

جمعه یازدهم ذی حجه به عالم جاودان رفت . ولادتش در شب پنجشنبه سیزدهم شوال سنه اثنی عشر و تسعمایه ۹۱۲ قدس الله سره الاطهر .
(تاریخ جهان آرا فاضی احمد غفاری حوادث سال ۹۷۱ هـ)

ص ۵۵۰ س ۲

پهلوان بیك قمری

اگرچه از اواسط الناس طایفه مزبور است ولی در ولایت خراسان دلاوریهای زیادی از وی به ظهور رسیده است . کارهایی را که او انجام داده است اگر یکایک بنویسند دفترها می شود و شنونده را به حیرت می اندازد . خلاصه آن که به واسطه شجاعت و فعالیت خود در سایه مرحمت شاه جنت مکان به افسر امیری سرافراز گردید . موسیقی نیز می دانست و طبع شعر هم داشت . این ابیات را بدو نسبت می دهند :

در عین وصل مردم از بهر يك نگاه وز شرم عشق نیز به رویت ندیده ام
کو رفیقی تا برم پیغام دلدار آورد مژده زانفاس مسیحا سوی بیمار آورد

(مجمع الخواص ۳۷-۳۶)

ص ۵۵۲ س ۱۱

در سال ۹۷۴ هجری ، پس از قزاق ، منصب اتابکی شاهزاده محمد میرزا به شاهقلی سلطان استاجلو تفویض شد و شاهزاده و اهل و عیال و فرزندان خردسالش عازم خراسان شدند . همین که به نزدیک تربت رسیدند ، عبدالله خان ازبک حکمران ماوراء النهر ، که از خبر وصول شاهزاده آگاه شد ، به امید دست یافتن

بر فرزند شاه طهماسب و زنان و فرزندان دودمان صفوی، سر راه بر آنان گرفت. آنان که هزار و پانصد نفریش نبودند، در مقابل چهل هزار ازبک تاب مقاومت نیاوردند و ناچار قلعه ویرانه تربت را حصار خویش قرار داده در مقابل دشمن به پایداری نشستند. فرماندهی این جمع با شاهوردی بیگ برادر شاهقلی سلطان بود.

وقتی سوران قزلباش این خبر را به پادشاه صفوی رساندند بی نهایت اندوهگین شد. چه نمی توانست محمد میرزا و زن و فرزندان وی را در دست دشمن اسیر بیند و این ننگ را نیز بر نمی تافت که ازبکان بر نوامیس خاندان سلطنت به چشم ناپاک نگرند و دست بی آزر می از آستین هرزگی بر آورند. پس تصمیم گرفت که فرمان به قتل شاهزاده و خانواده وی بدهد تا به دست دشمن نیفتند. زیرا تجهیز سپاه مستلزم زمان بود و سلطان صفوی می دانست که قلعه ویران چندان ایستادگی در مقابل ازبکان نمی تواند کرد که سپاه قزلباش به کمک رسد.

شاه طهماسب به شاهوردی بیگ دستور داد که، قبل از افتادن بدست دشمن، شاهزاده و خاندانش را به شمشیر پاره پاره کنند. ولی رسانیدن این فرمان به محصورین خود کاری دشوار بود. شاه طهماسب روی به امرای قزلباش آورد و داوطلب خواست. هجده نفر قزلباش داوطلب شدند. اینان جمله کی دل به مرگ نهاده بودند تا فرمان مرشد کامل را اجرا نمایند. زیرا خود می دانستند که چهل هزار ازبک درشش صف کرد بر کرد حصار ویران تربت نشسته اند و گذشتن از این سد آهنین بسیار دشوار بلکه محال است.

همین که این هجده نفر به نزدیک رسیدند، چند لحظه ای به مشورت نشستند. تا چگونه از میان امواج لشکر ازبک خود را به قلعه رسانند و سرانجام چون هیچ راهی نیافتند بالباس قزلباشیه و تاج دوازده ترک صفوی در روز روشن دست به تیغ بردند و بر دشمن زدند. به امید آن که راهی به سوی شهر یابند.

جنگی هولناک در گرفت و شاهوردی بیگ که تصور رسیدن مددی کرده

بود، دروازه را بروی قزلباشان کشود. هشت نفر ازپای در افتادند و ده نفر خود را به قلعه انداختند و فرمان مرشد کامل را رسانیدند. شاهوردی بیک سخت اندیشمند شد. زیرا سر نوشت و وظیفه سنگین و درعین حال خونینی به وی واگذار کرده بود. یعنی کشتن پسر و زنان و فرزندان خاندان مرشد کامل. شبی سخت ناگوار بر او گذشت. اما در همان شب ازبکان که آمدن این چند نفر را نشانه نزدیک شدن سپاه قزلباش پنداشته بودند در هر اس افتادند و وجود اختلافی بین عبدالله خان و خسرو سلطان نیز بر نگرانی ازبکان افزود و وقتی خسرو سلطان میدان جنگ را رها کرد، دیگر ازبکان نیز درنگ نکرده کوچ کردند و فردا صبح شاهوردی بیک مراتب را به شاه طهماسب اطلاع داده روانه هرات شد.

ص ۵۵۶ س ۲

سلطان سلیمان خواندگار محبی

«پادشاهی عادل و مهربان و رعیت پرور بود. شعر و شعرا را بسیار دوست می داشت و خودش نیز دارای طبع شعر بسیار مایمی بود و «محبی» تخلص می کرد. گویا وقتی این تخلص را اختیار کرده که دشمنی ما بین او و شاه مرحوم به دوستی تبدیل یافته بود. به هر حال تخلص مزبور دلیل محبت است. این ابیات از اوست:

(چند شعر ترکی)

این مطلع فارسی را هم در شهر حلب از باقی چلبی شنیدم که بدان پادشاه

نسبت می داد:

دیده از آتش دل غرقه در آب است مرا

کار این چشمه ز سر چشمه خراب است مرا

(تذکره مجمع الخواص ۱۵ - ۱۴)

ص ۵۵۸ س ۲ ح

فلوری که در زبانهای اروپایی فلورن Florin خوانده می شود مسکوکی بود از طلا به ارزش نه شلینگ و چند پنس. این کلمه مشتق است از Fiorino مأخوذ از کلمه Fiore به معنای گل. زیرا نقش نخستین فلوریهای ضرب فلورانس چند گل زنبق بود با صورت بچیای تعمیردهنده.

فلوری که نخست در فلورانس و از قرن سیزدهم به بعد به وجود آمد (۱۲۵۲م) به علت طلای قابل توجهی که داشت در اندک زمانی شهرت فراوان یافت و در سراسر دنیای قرون وسطی سکه ارزنده‌ای شناخته شد و تا قرن پانزدهم این شهرت را حفظ کرد. ازین تاریخ به بعد سکه طلای ونیزی به نام دوکا جای آن را گرفت. فلوری در دیگر ممالک نیز مورد تقلید قرار گرفت و امروزه در انگلستان سکه نقره‌ای است به وزن ۱۱/۳۱ گرم و در هلند به وزن ۱۰ گرم. واحد پولی کشور هلند هم اکنون فلورن می باشد.

برای اطلاع بیشتر رجوع شود به فرهنگ اشتنکاس و حواشی کتاب مار کوپولو چاپ یول ج ۲ ص ۵۳۴ و لاروس بزرگ قرن بیستم تحت عنوان فلورن Florin و شرح ارزنده‌ای که سدیو Sedillot در کتاب خود به نام «کلیه مسکوکات جهان» چاپ پاریس سال ۱۹۵۵ درباره ارزش و عیار و وزن این سکه به دست داده است.

ص ۵۶۶ س ۲

خان احمد پادشاه

دکوتیند در میان سلاطین دارالمرز بالاتر از او کسی نبوده است. در اوایل عمرش طایفه معر که کیران را از قبیل کشتی کیران و شمشیر بازان و شاطران

و شیربانان رعایت می کرده و ظن غالب بر آن است که وی هرگز مستحق را از درگاه خود نومید ساخته .

در فن موسیقی و حکمت و هیئت صاحب اطلاع است و اقسام ساز را هم بد نمی زند .

و شعر چنین می گوید .

شام فراق کار من زار مشکل است
صبح وصال اگر ندمد کار مشکل است
جان دادم به پای تو آسان بود ولی
محر و میم ز دولت دیدار مشکل است

بخت و ارون ، دوست دشمن ، یار یار دیگر است

رفت آن روزی که دیدی ، روز کار دیگر است

نشود از کسی پیام مرا
که نباید شنید نام مرا
خموشی شب هجرم نه از صبوری بود
دمی که ناله نکردم ز بی شعوری بود

(تذکره مجمع الخواص ۱۳ - ۱۲)

وقتی که در قلعه محبوس بود این رباعی گفته به شاه اسماعیل ثانی که او نیز در حبس بود فرستاد :

از گردش چرخ واژگون می گریم . . .

این بیت از غزلی است که در مرثیه پسر خود گفته :

زمانه سوخت چنان خان ناتوان مرا
که هیچ تاب صبوری نماند جان مرا

(هفت اقلیم ج ۳ ص ۱۴۱)

ص ۵۷۰ س ۶

معصوم بیك صفوی از بزرگان دولت طهماسبی است . وی در این سال با سیصد نفر سوار قصد زیارت خانه خدا نمود . از پسرانش خان میرزا ، که مردی آشنا به علوم زمان بود ، نیز همراه او شد . در حوالی مکه جمعی از اعراب بر سر راه حاجیان آمدند و وعده‌ای از مردان را کشته زنان را به اسیری بردند . امیرالحاج ترك در بازپس گرفتن زنان مسامحه کرد و معصوم بیك از روی خشم و غیرت سر در پی اعراب نهاد و بدانان رسید ، و با آن که نزدیک به هشتاد سال عمر داشت ، مردانه جنگید و اموال و عیال حاجیان را بازپس گرفت . امیرالحاج ترك و سربازان همراه وی از این حادثه شرمساری تمام یافتند و صورت واقعه را به سلطان عثمانی سلیم ثانی چنین وانمود کردند که قزلباشان در سر زمین سلطان نیز دست به شمشیر برده و جمعی از رعایای سلطان را کشته‌اند . پس از رسیدن قافله حاجیان به مدینه ، هنگامی که قزلباشان لباس احرام پوشیده و شمشیر به يك سو نهاده بودند ، ترکان که تا آن لحظه جرأت سوء قصد به قزلباشان نیافته بودند ، در میان مکه و مدینه . شب هنگام بر سر معصوم بیك و همراهانش تاختند و آنان را در خواب به قتل رسانیدند و آوازه در انداختند که اعراب بادیه دست به چنین کشتار ناجوانمردانه آن هم در ماه حرام و مکان محترم و حال احرام زده‌اند . شاه طهماسب بیش از اندازه اندوهگین شد . ولی چون مصلحت دولت را در تغافل و تساهل دید ، پرده از روی کار برنگرفت و سلطان عثمانی چند تن از اعراب را کنه‌کار و بی گناه به نام قاتلین معصوم بیك به قتل آورد . محترم کاشانی در قطعه‌ای تاریخ قتل معصوم بیك و پسر دانشمندش خان میرزا را چنین آورده است :

درین قضیه چو تاریخ خواستند از من

ز غیب داد یکی این دو مصرع به زبان

« نمود واقعه کربلا چو بار دگر »

«عجب که تا به ابد نوحه بس کند دوران»

تو ای رفیق زهر مصرعی بجزو تاریخ

که من به گریه رفیقم مرا چه فرصت آن

در همین قطعه، محترم از امیر معصوم بیگ و خان میرزا بدین گونه یاد می کند.

امیر عدل اعظم، پناه ملک و ملل	ملاذ اهل جهان کار ساز اهل زمان
ملک موا کب انجم سپاه مه رایت	فلک سر ادق کرسی بساط عرش ایوان
سپهر مرتبه معصوم بیگ آن که رساند	صدای کوس تسلط به گوش عالمیان
ز ملک خود سفر حج گزید با خلفی	که مثل او گهری در صدف نداشت جهان
سلاله نبوی شمع دوده صفوی	صفای دوده آدم خلاصه انسان
سر آمد علما، تاج تارک فضلا	دلیل وادی دین، هادی ره عرفان
لطیف طبع و زکی فطرت و صحیح ذکا	دقایق آ که و روشن دل و حقایق دان
فرشته هیئت و خوش منطق و فصیح کلام	بلیغ لفظ و معانی رس و بدیع بیان
رفیع مرتبه خان میرزا که پیر خرد	به حسن فطرت او در جهان نداد نشان

(دیوان محترم به اهتمام مهر علی گرگانی کتابخانه محمودی ص ۵۲۴)

ص ۵۲۵ س ۹

منظور از وتین مسلماً مار کو آنتونیو براکادینو است که چند ماه دلیرانه در شهر فاماگوستا در مقابل ترکان پای فشرد. ولی سرانجام در اول مه سال ۱۵۷۱ میلادی بر اثر کمر سنگی از پای درآمد و با ترکان صلح کرد و شهر را باز گذاشت. پیااله پاشا نخست با او به مهر بانی رفتار کرد. ولی بعد بر خلاف قول و قرار خواست جوان زیبا روئی از ونیزیان را نزد خود نگهدارد. براکادینو بر آشفته پیااله پاشا

را دشنام داد و پاشای ترک دستور داد تا آن جوان و نیزی و دیگر همراهان بر اکادینو را جلو چشمان وی به قتل رسانیدند و چون مسلم شده بود که بر اکادینو پنجاه نفر از مسلمانان را بی گناه کشته است، پیاله پاشا دستور داد تا گوش و بینی وی را بریدند. ده روز بعد، او را بار دیگر به دژ خیمان سپردند. دژ خیمان او را بر سر چوبی بستند و آن چوب را در آب دریا فرو می بردند و بیرون می کشیدند. پس از این شکنجه وی را واداشتند که با سبب برای تجدید دیوارهای دژها خاک بکشد و در این حالت زار، هر بار که نزد پاشا برسد، به وی تعظیم کند. سرانجام وی را زنده زنده پوست کنندند و پوستش را پر گاه نموده دور شهر گرداندند و آن گاه بر سر چوب به قسطنطنیه برده در معرض تماشای مردم نهادند. بعدها، ونیزیان توانستند بقایای جسد وی را گرفته به ونیز بفرستند تا با آیین و تشریفات شایسته یک فرمانده شجاع به خاک سپرده شود.

(رک: کتاب شاه طهماسب مقاله ۲۵ ص ۴۴۷ از انتشارات بنیاد فرهنگ به اهتمام

نگارنده .)

ص ۵۸۶ س ۷

مصالح الدین محمد بن صلاح لاری از شاگردان ملا جلال الدین محمد دوانی بود. تألیفات فراوان از او به جای مانده و از آن جمله است:

۱ - حاشیه شرح تهذیب ملا جلال دوانی .

۲ - حاشیه شرح جامی .

۳ - حاشیه شرح طوابع اصفهانی .

۴ - حاشیه شرح مواقف عضدی .

۵ - حاشیه شرح هدایه میبدی .

۶ - شرح تذکره خواجه نصیر طوسی در هیئت .

۷ - شرح تهذیب المنطق تفتازانی .

۸ - شرح هیئت فارسی ملاعلی قوشچی .

۹ - مرآة الأذوار و مرآة الأخبار در تاریخ ، از ابتدای خلقت تا سال ۹۷۴

هجری ، مشتمل بر يك مقدمه و ده باب . این کتاب به توسط ملا سعدالدین محمد معلم دانشمند ایرانی الاصل دربار سلطان مراد ثالث به ترکی ترجمه شده است .

(رجوع شود به قاموس الأعلام مجلدات ۵ و ۶ و ریحانة الأدب ج ۳ ص ۴۰۵

و كشف الظنون حاجی خلیفه)

پس از فتح تبریز ، سلطان سلیم یاوز پادشاه عثمانی در جستجوی محمد حافظ

اصفهانى مؤذن معروف و خوش صدا بر آمد و او را با خود به استانبول برد . پسر او

حسن شاه پدر ملا سعدالدین مورخ ترك است .

ص ۵۹۲ س ۵

منظور غیاث الدین علی کاشی است که مؤلف عالم آرای عباسی ، اسکندربیک

درباره وی نوشته :

« مرد صادق القول راست گفتار ساده لوح بود و در اکتساب علوم متداوله

کماینبغی کوشیده . در علم طب مرتبه کمال داشت . بعد از فوت او ، برادرش حکیم -

نورالدین به ملازمت اشرف فائز کشته در سلاک حکما انتظام یافت و در معالجات مرض

یدببضاً نموده قواش در میانه حکما قدوه و قانون بود و در خدمت شاه جنت مکان به

جهت صدق اخلاص و راست گفتاری زیاده از اقران محل اعتماد بود . »

شاید بعد از این بیماری شاه طهماسب است که محتشم کاشی در قصیده‌ای

خداوند را شکر گفته و از شاهزاده دسیسه کار و جاه طلب ، پری خان خانم ، که ظاهراً

پرستاری شاه راعهده دار بوده است یاد کرده بدین گونه :

صدشکر کز شفای شهنشاه کامران
ماهی که یکدومر حله آمد فر و زواج
شکر دگر که در حرم آن جهان پناه
مریم عبادتی که ندادست روزگار
بلقیس روزگار پری خان که روزگار
نوشد لباس امن و امان در بر جهان
بازش نشانده است ولایت بر آسمان
ضایع نکشت خدمت معصومه جهان
شهزاده‌ای به طاعت و تقوای او نشان
از صبر بر مراد خودش ساخت کامران

(دیوان محتشم به اهتمام محمد علی گرگانی ص ۱۵۱)

ظاهرآ در عبارت عالم آرای عباسی (چاپ تهران ۱۳۳۴) « بعد از فوت او برادرش » کلمه « او » زاید است و به اصطلاح باید چنین باشد : « بعد از فوت برادرش ». زیرا غیاث‌الدین تا پایان زندگانی شاه طهماسب در دربار صفوی بوده است .
(رک عالم آرا ص ۱۶۷) .

ص ۵۹۲ س ۱۴

غرض سباستین اول پادشاه پرتغال است که در سال ۱۵۵۴ میلادی در لیسبن متولد شده و در سه سالگی تحت نظارت مادر بزرگش کاترین دوریش خواهر شارل پنجم (Charles - Quint) و پس از وی، تحت مراقبت عمویش کاردینال هانری به سلطنت رسید. چون تربیت یافته ژوئیتها بود، در دوران سلطنت نیز نیمه کشیش و نیمه سرباز بود. وی بسیار مایل بود که بتواند راهی به سرزمین مراکش یابد و بر آن دست تصرف اندازد. ولی در سال ۱۵۷۸ از شریف عبدالملک شکست سختی خورده هم در آن جنگ کشته شد. دو سال بعد کشور پرتغال خود به تصرف دولت اسپانی در آمد (۱۵۸۰ م) .

هیئت سفارت پرتغال مر کب از پنجاه نفر باشکوه تمام به دربار ایران رسید و هدایای فراوان آورد و اظهار ارادت و حسن اعتقاد نمود. ولی چون پر تغالیها نسبت به مردم هر مز سخت گیری نموده و نسبت به مسلمانان حرکات زشتی می کردند، شاه طهماسب ایشان را حرمتی نگذاشت و حتی تا زنده بود اجازه بازگشت نداد. تا این که در سال ۹۸۵ هجری، یعنی سال جلوس شاه محمد خدا بنده، رخصت مراجعت یافتند. و از آن تاریخ دیگر بین دو دولت ارتباط سیاسی حاصل نشد تا سال ۱۰۱۰ هجری که شاه عباس دست به فتح بحرین زد.

(رجوع شود به عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۱۱۶ و بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس تالیف مرحوم عباس اقبال ص ۷۶ و سیاست خارجی ایران در زمان صفویه تالیف نصرالله فلسفی ص ۲۴ و لاروس بزرگ قرن بیستم) .

ص ۵۹۸ س ۱۵

حکیم ابو نصر کیلانی « مردی وجیه خوش معاوَره خوش سیمما و به غایت معالج خوب . اکثر معالجات در اردوی معلی موافق مرض افتاده در آن فن شهرت تمام یافت و در بیماری شاه جنت مکان راه خدمت شبانه روزی یافته به محض توجه والتفات او بر سایر حکما تعظیم جاهلانه می جست و بالاخره این معنی باعث شد که در قضیه ارتحال حضرت شاه جنت مکان او را در معالجه به خیانت متهم داشته در دولتخانه همایون به دست قورچیان به قتل رسید . (عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۱۶۸) .
« او را به اتهام یا به حقیقت بدنام نمودند که سمی قاتل در نوره تعبیه کرده باعث هلاکت پادشاه جم جاه گردید . چون پناه به حرم سرا برده بود او را گرفته به قتل رسانیدند . »

(فارس نامه ناصری ج ۱ ص ۱۱۲)

صاحب روضة الصفای ناصری ، رضاقلی خان هدایت ، بیماری شاه طهماسب را نواسیر و جروح اسافل اعضاء نوشته و در باب کشته شدن حکیم ابو نصر چنین آورده است :

« . . . جسد سلطان حیدر میرزا که شرحه شرحه بود به نظر برادرش شاه - سلطان سلیمان میرزادر آمد . از غایت عداوت و قسادت قلب ، بازوبندی گرانبها که بر بازوی آن مقتول مظلوم بسته بود و قاتلین در آن شب تیره ندیده بودند که بگشایند و بر بایند برادر والا کهر بگشاده بردست و بازوی خود بست و طبیب ابو نصر پسر صدر الشریعه ، که با سلطان حیدر تقریبی حاصل کرده بود ، به نظر سلیمان میرزا آمد . فوراً حکم به قتلش رفت و او را پاره پاره کردند . »

ص ۶۳۳ س ۲

سلطان ابراهیم میرزا

برگزیده فرزندان بهرام میرزاست . خوش صحبت و خوش طبع و تیز فهم و بذله گوی بود . تصنیفات غریبی از وی شهرت دارد . کمتر هنر و صنعت هست که او را در قسمت علمی یا عملی آن بهره ای نباشد . به بذله گوئی خیلی رغبت داشت . به طوری که میان مردم ضرب المثل شده بود . چون زبان خود را نمی توانست نگاه دارد ، از این روی در زمان شاه اسماعیل دوم مقتول گردید . تخلصش جاهی است و ابیات خوب زیاد دارد . این بیت هارا در باب درد چشم محبوبش بسیار مناسب گفته است .

شنیدم که چشم تو دارد گزندی	همانا که افتاده بر درد مندی
به چشمت اثر کرده خون شهیدان	کجا کرده ای تا نگاه کشندی (؟)
چرا بسته ای تر کس ناتوان را	که بیمار حاجت ندارد به بندی

هرزه گردی بود همچون سخت جانی کوهکن

رسم و آئین محبت در جهان ، جاهی ، گذاشت

این رباعی که تصنیف کرده بود خیلی شهرت یافته است :

چون شیوه اوست قصد جاهی، کردن
هر دم ستمی به بی گناهی کردن
من در عجبم از این که آن سنگین دل
گر جان طلبد دلاچه خواهی کردن

(مجمع الخواص ۲۴-۲۵)

ص ۶۳۳ س ۱۱

مسیب خان

ولد محمد خان شرف الدین اوغلی بیکلربیگی هرات است . جوانی است بسیار متواضع و نیکخو و در میان ارکان دولت قزلباش از حیث استعداد فطری نظیرش کم است . در فن موسیقی خیلی مهارت داشت و تصنیفهایش مشهور است . از هر نوع شعر گفته است و خط نستعلیق را خوب می نویسد . رباعی ذیل از او شهرت دارد .

بگذشت برابر و گره از کین زده‌ای
با زلف چو زنار ره دین زده‌ای
از یک نکه چشم سیاهش فی الحال
افتاد دلم چو مرغ شاهین زده‌ای

ابیات ذیل را هم بدنگفته است :

زدوریت شب و روزم به آه و ناله گذشت

دو روزه هجر تو بر من هزار ساله گذشت

تلخی محنت یک روزه و صد ساله یکیت

می کشد زهر اگر اندک و گری بسیار است

نسوزد یاد دوزخ یاد هجران تو می سوزد

قیاس آتش هجران ازین جامی توان کردن

خار کشته است به چشم مژه شبها بی تو

کحل دروده دلم از اشک تمنا بی تو

اثر حسن تو نازم که شهیدان ترا

تواند که کند زنده مسیحا بی تو

(مجمع الخواص ۳۰ - ۲۹ ذیل « ذکر ارکان سلطنت زترکان »)

ص ۶۳۴ س ۱۵

هادی دین ذو الجلال جلیل

قطب در گاه کبریا بی قید

به در کعبه وصال مقیم

داشت مرآت دل چو مهر جلی

مسند شرع را امام و امین

دل او سرّ غیب را محرم

جد او قطب دهر قطب الدین

شاه فیروز کش نبود عوض

پس ابوالقاسم آن ولی زمن

باز داود بن علی آمد

صاحب طور دل ز قلب سلیم

عرش شرع از قیام او قائم

صبح از نور مهر او فائق

کنج علم اله را زاخر

علی بن الحسین زین عباد

آن علی کش خدای خواند ولی

جانشین بحق ز بعد رسول

شاه عالم پناه اسماعیل

پدرش شاه حیدر بن جنید

پدر اوست شاه ابراهیم

پدر او که بود شاه علی

باز شاه زمانه صدر الدین

پدر او صفی صافی دم

باب او شاه جبرئیل امین

صالح بن محمد بن عوض

باز مهدی بن علی حسن

ثابت بن حسین بن احمد

موسی ثانی ابن ابراهیم

پدر او امام دین کاظم

پدر اوست جعفر صادق

پدر او محمد باقر

پدر او امام پاک نژاد

آن حسینی که باب اوست علی

وصی مصطفی و زوج بتول

شاه مردان علی بو طالب
عارف شاه شوکه شاه این است

شیر یزدان و صفدر سائب
نسب شاه دین پناه این است

شاه طهماسب حسینی

... چنان استعداد ذاتی داشت که سخنانش از سر تا پا لطایف و ظرایف بود و اگر می خواست می توانست در تمام عمر به کلام موزون سخن گوید. منظومه ذیل را در مدح امیر بیک مهر بالبدیبه گفته است :

وی گرامی در خجسته صدف	ای بلند اختر سپهر شرف
کار فرمای صد نظام الملك	رانده در قلمز وزارت ملك
شرف روزگار بنده امیر	نیست در زیر چرخ چون تو وزیر

از این گونه ادبیات که بالبدیبه گفته است زیاد دارد. استاد ما مظفر علی نقاش شاهی که نوه خواهر استاد بهزاد است فضل و کمال خود را بعد از استاد مزبور به آموزش و پرورش این پادشاه مدیون بود. به علما و فضلا التفات فراوان داشت و چنان پرهیزگار بود که در مدتی متجاوز از چهل سال گناه کبیره یا صغیره ای قولا یا فعلا از او سر نزد.

بذل و کرشم چنان بود که بازرگانان را از پرداخت عوارض که در آمد آن هر ساله بالغ بر هشت هزار تومان می شد معاف داشت ...

(تذکره مجمع الخواص ۹ - ۸)

ص ۶۳۷ س ۵

سلطان مصطفی میرزا

فرزند ارجمند شاه جنت مکان (= شاه طهماسب اول) بود. عنوان شاه

صورت و معنی « بدولایق بود و « خورشید حسن و جمال ، درباره وی صادق . مژگان
جگر کاوش در خونریزی دلیر و پسته خندانش در شور انگیزی دلپذیر بود . طبعش
بسیار رقیق و عاشقانه است .

ای دلغم آشنای نوشد ترک او مکن

هر روز با یکی نتوان آشنا شدن

ای سد و فکندی به سرش سایه نگفتی

نازک بدنی چون کشد این بار گران را

دادم جان که به دست آمده دامن غمش

وقت یاری است دلا جان تو و جان غمش

(مجمع الخواص ۲۷-۲۸)

ص ۶۴۰ س ۴

میرزا شکرالله که نامش در عالم آرای عباسی جزو « مستوفیان عظام دیوان
اعلی در زمان شاه جنت مکان، آمده فرزندخواجه حبیب الله اصفهانی است که مردی
« سلیم النفس و صاحب تمکین و وقار و خوشنویس و نیکو اطوار» بود. که «هر چند سال
به خدمتی از خدمات دیوان اعلی مأمور می گشت . چند سال در درگاه معلی بی آنکه
به منصبی از مناصب دیوان سرافراز باشد در مجلس بهشت آئین راه خدمت یافته از
زمره مجلسیان و متفرقه نویسان دیوان بود، تا آن که پس از غیاث الدین محمود
شهرستانی به منصب مستوفی الممالکی رسید و در زمان شاه اسماعیل ثانی وزیر
و اعتمادالدوله شد . اما شاه محمد خدا بنده او را به «وزارت و ممیزی خراسان و تولیت
سرکار فیض آثار» فرستاد . در خراسان وی بایبکلر بیگیان نتوانست بسازد . زیرا
مردی طبعاً متکبر و بزرگ منش بود و از این لحاظ « پسندیده خود پسندان عصر
نبود . » سرانجام وی از خراسان بازگشت و در دامغان درگذشت .

جانشین وی میرزا سلمان ولد آقا میرزا علی جابری اصفهانی است . پدرش

چندسال وزیر ابراهیم خان ذوالقدر حاکم فارس بود. میرزا سلمان در شیراز کسب معلومات نموده به اردوی شاه صفوی آمد و چون مردی کاردان و هوشمند بود به زودی مورد توجه قرار گرفت و پس از آن که آقا جمال ناظر بیوتات مغضوب و معزول گردید، منصبش به میرزا سلمان واگذار شد. در دوره شاه اسماعیل ثانی وی به قدری مورد توجه قرار گرفت که شاه دستور داد «به تعظیم هیچیک از امرای عظام از مسند وزارت قیام نکند».

در دوران شاه محمد خدا بنده نیز وزیر و اعتمادالدوله بلکه همه کاره بود و سرانجام بر اثر غرور و کبر فراوان، در سال ۹۹۱ هـ در هرات، به دست امرای سرکش قزلباش کشته شد.

میرزا صادقی کتابدار در باره وی چنین می نویسد:

داز اهل اصفهان است. بسیار خوش طبع و صحبت دوست بود. در زمان شاه جنت مکان (شاه طهماسب اول) در دفتر کار می کرد. در دوره شاه اسماعیل دوم به وزارت رسید و در زمان شاه سلطان محمد وزیر اعظم بلکه امیر اکرم شد. طبع شعر بسیار توانائی دارد و دیوانی به اتمام رسانیده است. ابیات ذیل از اوست:

امروز دگر می برد از جا همه شوقم	کو آن رخ زیبا که سراپا همه شوقم
از پاکی عشق است نه نقصان محبت	گر میل تمنا بود با همه شوقم
طاعت آن است که راهی به حقیقت دارد	ورنه در بتکده هم طاعت معبود کنند
هر دم ز باد مژده دلدار می رسد	دل در طپیدن است مگر یار می رسد
سلمان اگر رسید بلائی از آن مرنج	گر عاشقی بلا به تو بسیار می رسد

رقیبان مست خواب و یار بیدار است ای سلمان

اگر درد دلی داری مجال گفتن است امشب،

امام شاه عنایة الله از « سادات نقباء دار السلطنة اصفهان بود » که در دستگاه سلطنت منصب قاضی عسکری داشت . مردی متشرع و پرهیزگار بود و در زمان شاه اسمعیل ثانی « نصف صدارت عظمی به خدمتش تعلق گرفت » . ولی در زمان شاه شهید خدا بنده معزول شده از قزوین به اصفهان بازگشت .

ص ۶۴۳ س ۱۲

سلطان حسن میرزا

برادر بزرگتر شاه عباس بهادرخان مدظله بود . میرزائی بود به حسن صورت موصوف و به رسم کرم و سخا معروف . وقتی که شاهزادگان به غضب شاه اسماعیل دوم گرفتار و کشته شدند ، وی نیز مقتول گردید . ولی هنگام قتل مردانگی زیاد از خود نشان داد . طبع بسیار ملایمی داشت و رباعی ذیل بدو منسوب است :

رویت که زباده لاله می روید از او
وز تاب شراب ژاله می روید از او
دستی که پیاله ای زدست تو گرفت
گر خاک شود پیاله می روید از او

(مجمع الخواص ۲۶)

ص ۶۴۷ س ۱۳

شاه اسماعیل ثانی

ارشد اولاد شاه طهماسب بود . نقاش طبع و راست سلیقه . عالی شان و مهیب بود . با وجود مهابت ظاهری ، در باطن بسیار ملایم و خوش خوی بود . پیش از رسیدن به سلطنت کارهای تهور آمیز از او سر زد و شاه جنت مکان به ملاحظه از افکار عمومی مدت بیست و یک سال در قلعه فقهه در زندانش نگهداشت .

بزرگان و امرا نامه ها بدو نوشتند و رسولان به سوی وی روان داشتند . ولی او سرپیچی از دستور پادشاه مرحوم را هرگز به خاطر راه نمی داد . چون پادشاه در گذشت بر جای وی نشست .

در آغاز سلطنت رعیش چنان بر دلها مستولی بود که در مدنی متجاوز از دو سال به سرحدها حاکمی اعزام نشد و با این حال کسی جرات نکرد که راه نافرمانی بیاید .

تقدیر با تدبیرش موافق نیفتاد و به علت حادثه عجیبی ، که شرح وقوع آن از تصور عقلا به دور است ، دنیا را بدرود گفت . در هر گونه شعر دست داشت و عادلانه تخلص می کرد . این رباعی از اوست :

دوران ما را ز وصل شادان نکند جز تربیت رقیب نادان نکند
هرگز نرساند دل ما را به مراد کازی به مراد نامرادان نکند
و این بیت را از زبان خودش شنیدیم

من و عشق اگر چه باشد همه حاصلم ز خوبان

ز امید نا امیدی ز مراد نا مرادی

(مجمع الخواص ۱۲ - ۱۱)

میرحیدر رفیعی در طی قطعه ای به مطلع :

شهنشاه جم جاه کیتی پناه که می خورد گردون به ذاتش قسم

ماده تاریخ جلوس و وفات شاه اسماعیل ثانی را استادانه چنین آورده است :

«شهنشاه روی زمین» گشت ثبت «شهنشاه زیر زمین» شد رقم

۹۸۵

۹۸۴

(هفت اقلیم ج ۲ ص ۲۶۷)

ص ۶۴۸ س ۱

سلطان محمد

پسر بزرگتر شاه مرحوم (= شاه طهماسب) است. پادشاهی بود صاحب
 جود و کرم و در فن نقاشی و آداب شعر و اصطلاحات موسیقی مهارت و اطلاع
 زیاد داشت. این ابیات از اوست:

چو نقش ابروی او در شراب ناب نماید
 هلال عید بود کاز فلک در آب نماید
 فغان که نیست چنان محرمی که نامه شوقم
 ز روی لطف نهانی بدان جناب نماید
 ز درد مندی «فهمی» به واجبی شود آ که
 از این غزل دوسه بیتی گرانتهخاب نماید
 این رباعی را بدن گفته است:

دلدار مرا به رغم اغیار امشب
 داده است به بزم خویشتن بار امشب
 ای صبح چراغ عیش ما را نکشی
 ز نهار دم خویش نکه دار امشب
 (تذکره مجمع الخواص ۱۰ - ۹)

ص ۶۵۵ س ۹

در باره پریخان خانم در دیوان اشعار محتمس کاشانی اشارات فراوان دیده
 می شود. ظاهراً این شاعر نسبت بدان شاهزاده خانم احترامی فراوان داشته است.
 از جمله در باره او می گوید:

شهباده زمین و زمان شمس جهان
 زهرای زهره حاجیه مریم احتجاب
 شاه پری و انس پریخان که گربدی
 بلقیس پادشاهی ازو کردی اکتساب
 معصومه زمان که بنات زمانه اند
 از احتساب عصمت او عصمت احتساب
 خیر النساء عهد که دوران جزاونداد
 عزمشارکت احدی رابه این خطاب
 (ص ۱۷۱)